

نظریه پساتوسعه و الگوی اقتصاد مقاومتی در جمهوری اسلامی ایران؛ رویکردی مقایسه‌ای

نویسندگان: علیرضا سمیعی اصفهانی^۱ و فاطمه حبیبی^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۴/۳/۷

فصلنامه مطالعات راهبردی بسیج، سال هجدهم، شماره ۶۶، بهار ۱۳۹۴

چکیده

در چند دهه اخیر، با توجه به ناکامی نظریات کلاسیک و مدرن توسعه در برآوردن نیازهای راستین بشری، ایده و مفهوم خطی توسعه در نظریات و مکاتب مسلط توسعه به چالش کشیده شده و معانی و تفاسیر جدیدی از توسعه با محوریت فرهنگ و انسان و اهمیت تقدم کارگزاری ملت بر دولت، عرضه شد که در اصطلاح به نظریات «پساتوسعه»^۳ مشهور گردیده است. در ایران نیز با درک این واقعیت و سنجش‌های صحیح از شرایط موجود جهانی در این عرصه، مفهوم «اقتصاد مقاومتی»^۴ از سوی مقام معظم رهبری برای برون‌رفت اقتصاد ایران از معضلات کنونی مطرح گردیده است. نوشتار حاضر با بهره‌گیری از رویکرد فرانظریه (متاتئوری) و روش مقایسه‌ای، به دنبال احصا و شناسایی وجوه تشابه و تفارق اصول، بنیان‌ها و مؤلفه‌های راهبرد اقتصاد مقاومتی با نظریه و رویکرد پساتوسعه می‌باشد. یافته‌ها نشان می‌دهد اگرچه این دو رویکرد در برخی جهت‌گیری‌ها، مانند طرد و نفی بسیاری از مؤلفه‌های الگوی مدرنیستی توسعه، مانند تک خطی بودن، نگاه تقلیل‌گرایانه، تبعات ویران‌کننده زیست‌محیطی و اخلاقی آنها و نیز تأکید بر توسعه بومی، محلی، مقوله فرهنگ، اخلاق توسعه و... سنخیت‌هایی دارند، اما از منظر شالوده‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، ارزش‌شناسی و غایت‌شناسی، تفاوت‌های بنیادینی با یکدیگر دارند.

واژگان کلیدی:

الگوی اقتصاد مقاومتی، نظریه پساتوسعه، توسعه تک، خطی، توسعه درونزا

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج - asamiei@yu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج - fateme44@yahoo.com

3. Post-development

4. Resistive Development



۱- مقدمه و بیان مساله

توسعه در معنا و مفهوم مدرن آن، ثمره تحولات عینی و ذهنی جامعه اروپا در چند سده اخیر است. تحولات فکری، مانند جنبش اصلاح دین و رنسانس و تحولات انضمامی، مانند انقلاب کشاورزی، انقلاب صنعتی، انقلاب اطلاعات و پیشرفت خیره کننده انسان در زمینه انفورماتیک و دانش ارتباطات. همزمان با این دگرگونی‌ها، متفکرین و اندیشمندان غربی، به ویژه نویسندگان عصر روشنگری تلاش کردند مبانی و مؤلفه‌های این تحول را در قالب هستی‌شناسی ماتریالیستی، معرفت‌شناسی اومانیستی و روش‌شناسی پوزیتیویستی پایه‌ریزی نمایند. برون‌داد این تفکر ارائه نظریه‌ها، مدل‌ها و الگوهای توسعه مبتنی بر تجربه تاریخی اروپا بود که به نظریه‌های کلاسیک و مدرن توسعه مانند نظریه تکامل طبیعی، نوسازی و ... منجر شد؛ نظریاتی که با اختراع مفاهیمی، مانند جهان سوم، کشورهای عقب مانده، شمال-جنوب و ... وظیفه خود را برای بخشی این جوامع از بند فلاکت و توسعه نیافتگی تعریف کرده بود. در دهه ۱۹۷۰ میلادی، اما با آشکار شدن ضعف‌های اساسی نظریه نوسازی، دیدگاه‌های رقیبی همچون نظریه وابستگی عمدتاً با تأکید بر عوامل خارجی (استثمار و استثمار) و نظریه نظام جهانی والرشتاین با تأکید بر ساختار پیچیده و چندلایه اقتصاد جهانی و ترکیب عوامل داخلی و خارجی تلاش کردند راهکارهای جدیدی برای برون‌رفت کشورهای جهان سوم از بن‌بست توسعه نیافتگی ارائه دهند؛ لیکن ناتوانی این پارادایم‌ها در فهم کامل پیچیدگی‌های جهان سوم و عدم دستیابی به وعده‌های داده شده از سوی آنها، باعث نوعی سرخوردگی عملی و وقفه تئوریک (اواخر) دهه ۷۰ در زمینه مباحث توسعه و نوعی رکود بر نظریه پردازی توسعه حاکم گشت.

جهانی شدن اقتصاد، فروپاشی شوروی و شکست الگوی سوسیالیستی توسعه و نیز ناکامی‌های پارادایم نئولیبرال (مبتنی بر توصیه‌های نهادهایی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) در پیشبرد سیاست‌های توسعه کشورهای جهان سوم، به عرضه نگرش‌های جدیدی در مباحث توسعه منجر شد که از آن با نام نظریه پساتوسعه یاد می‌شود. دیدگاه‌های جدید، ضمن رد و طرد نظریه مدرن توسعه، عمدتاً بر نقش و جایگاه فرهنگ، هویت و اخلاق و مسئولیت انسانی در شکل‌گیری توسعه همه جانبه و متوازن تأکید دارند. نظریه پردازان پساتوسعه بر این باورند که از طریق نقد ساختار شکنانه می‌توان به این حقیقت پی برد که علوم اجتماعی مدرن‌نیتته مجموعه‌ای از امور هنجاری‌اند و لذا وجهی از گزینشگری واقعیات را ارائه می‌دهند و به‌ویژه ابزار عملی باز تولید ساخت قدرت سیاسی هستند. «علم نیز همانند دولت، حزب، اقتصاد،



خانواده و مذهب، عامل سلطه و قدرت و ابزار کسب امتیازات است. از سوی دیگر، علوم مذکور خصلت تاریخی-فرهنگی خاصی داشته و به دستگاه‌های قدرت خصوصی و عمومی وابسته هستند؛ بنابراین در شرایط پسامدرن، ما نمی‌توانیم تجربه کشورهای مختلف را با یکدیگر مقایسه کنیم؛ به این دلیل پسامدرنیست‌ها در مقابل یکسان‌انگاری مدرنیستی بر یکتایی تاریخی تمدن‌ها تأکید دارند (بشیریه، ۱۳۷۸، صص ۱۵۶-۱۵۲).

بنابراین، با توجه به ناکامی نظریات خطی و غرب‌محور توسعه در هدایت کشورهای غیرغربی به سوی رفاه و پیشرفت، دیدگاه‌های بدیل و متفاوتی از سوی مکاتب مختلف ارائه شده است. در ایران نیز با توجه به تجربه تاریخی ناموفق خود در زمینه برنامه‌ها و سیاستگذاری‌های توسعه، در سال‌های گذشته مفهومی به نام «اقتصاد مقاومتی» از سوی رهبر معظم انقلاب برای برون‌رفت از این بن‌بست عرضه گردید که چنانچه به درستی صورت‌بندی و اجرا گردد، به نظر می‌رسد می‌تواند به‌سان بدیلی برای الگوهای ناموفق پیشین باشد. در تطبیق مفهوم اقتصاد مقاومتی با نظریه پساتوسعه، اگرچه در وهله نخست ممکن است بتوان همانندی‌ها و سنخیت‌هایی بین این دو استخراج نمود، لیکن الگوی اقتصاد مقاومتی، تفاوت‌های بنیادینی هم با نظریه و رویکرد پساتوسعه دارد. بر این اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی این مسئله است که وجوه تشابه و تفارق الگوی اقتصاد مقاومتی با نظریه و رویکرد پساتوسعه چیست؟ مزیت‌ها و قابلیت‌های آن برای نیل به توسعه بومی و درونزا چیست و چه راهکارهایی برای عملیاتی شدن آن در دسترس است؟

۲- ادبیات نظری

۲-۱- ظهور و بسط نظریات کلاسیک و مدرن توسعه

به طور کلی، اندیشه‌های کلاسیک و مدرن توسعه را می‌توان به چهار مقطع زمانی تقسیم نمود.

از دوره ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰: در این دوره، توسعه به‌مثابه رشد اقتصادی و معادل با آن در نظر گرفته می‌شد. مبنای نوشته‌های توسعه هم، پارادایم نوسازی بود که رشد را فرایندی خطی متصور می‌شد؛ لذا برنامه‌ریزی جهت سرمایه‌گذاری در بخش‌هایی که از مزیت نسبی برخوردار بودند، به منظور افزایش رشد تولید ناخالص ملی در رأس امور قرار گرفت و گمان بر آن بود که نتایج و تبعات مثبت حاصل از رشد اقتصادی به سایر مناطق سرریز شده و موجب توسعه آنان شود (غفاری، ۱۳۹۳، ص ۵). از دید چمبرز (۱۹۷۷) در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، پارادایم اشیاء و سخت‌افزاری بر مباحث توسعه حاکم بود که بر



ایجاد زیرساخت‌های کلان و صنعتی شدن تأکید می‌نمود (به نقل از غفاری و نیازی، ۱۳۸۶، ص ۳۸). تجربه جامعه بشری اما نشان داد، رشد و تولید اقتصادی بالا نتوانسته آرمانشهری را که توسعه‌یافتگی تعریف می‌کرد، تحقق بخشد؛ چراکه از اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی مشاهده شد که به‌رغم رشد سریع اقتصادی، مسائلی همچون فقر، بیکاری، نابرابری اقتصادی، شکاف اجتماعی و... رو به فزونی رفت. در اواخر دهه ۱۹۶۰، منتقدان با توسعه تک‌خطی در مکتب نوسازی که در آن، کشورهای جهان سوم برای دستیابی به توسعه لزوماً باید از مسیر کشورهای غربی حرکت کنند، به مخالفت برخاستند. تبعیت از غرب، بیش از حد خوشبینانه بودن، تصویر تضاد برجسته میان سنت و مدرنیته و کلی بودن مباحث، از جمله انتقادات وارد بر این رویکرد به توسعه بود؛ لذا پارادایم نوسازی رو به افول نهاد.

بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰: به ابعاد اجتماعی توسعه از منظر اقتصاد سیاسی توجه شد. در این دوره، تکنولوژی‌های کاربر، مکانیسم‌های توزیع مجدد درآمد و فراهم ساختن نیازهای اساسی انسان مورد مذاقه قرار گرفت و لذا نظریه‌ها و الگوهای تغییر ساختاری با محوریت صنعتی شدن، جایگزین پارادایم خطی شد. پارادایم وابستگی در این دوره شکل گرفت. این پارادایم، سه عامل را در وضعیت پیش آمده ناشی از پارادایم خطی مؤثر می‌داند که عبارت بودند از: سیاست‌های کشورهای صنعتی، عدم انطباق سیاست‌ها و برنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی با شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشورها، پایداری شکاف بین کشورهای فقیر و غنی و نیز وجود نابرابری اجتماعی در کشورهای توسعه نیافته (غفاری، ۱۳۹۳، ص ۵).

این رهیافت، از بحث گسترده امریکای لاتین درباره مسائل توسعه‌نیافتگی و همچنین نقد پارادایم نوسازی اروپامحور را دربر می‌گرفت. در واقع، مکتب نوسازی از نگاه امریکا و مکتب وابستگی از نگاه جهان سوم به پدیده توسعه می‌نگرد. مکتب وابستگی، از تقارن دو گرایش فکری عمده ظهور کرد: یکی از سنت مارکسیستی و دیگری در بحث ساختارگرایی امریکای لاتین درباره توسعه، پیام اساسی مکتب وابستگی این بود که توسعه اروپا، توسعه نیافتگی فعال دنیای غیر اروپایی را به دنبال داشته است. از دیدگاه نظریه پردازان وابستگی، توسعه اروپا مبتنی بر تخریب خارجی بود: استیلای خشن، کنترل مستعمرات و غارت مردمان، منابع و مازاد جوامع غیر اروپایی. افرادی مانند پل باران و پل سوئیزی معتقد بودند، تنها با خروج از نظام سرمایه‌داری جهانی و بازسازی اقتصاد و جامعه بر اساس نظام سوسیالیستی می‌توان به توسعه واقعی دست یافت (Wallenstein, 1980).

کاهش نسبی فقر و نابرابری در کشورهای توسعه نیافته، برجسته شدن بدهی‌های



خارجی، از ویژگی‌های این دوره قلمداد می‌گردد. عدم تکافوی وجاهت علمی، میزان بالای انتزاعی بودن و یکسان قلمداد کردن همه مناطق پیرامونی (یا همان ملل توسعه‌نیافته) و در نتیجه، ارائه راه‌حل‌های مشابه برای همه، مهم‌ترین ایرادات وارد به این مکتب بود.

رهیافت نظام جهانی نیز در این دوران شکل گرفت؛ ریشه‌های رهیافت نظام جهانی را می‌توان در تئوری وابستگی ردیابی کرد. رهیافت نظام جهانی که چهره شاخص و مهم‌ترین نظریه‌پرداز آن والرشتاین است، مدعی است که یک اقتصاد جهانی سرمایه‌داری از قرن شانزدهم وجود داشته است. این دیدگاه را به سه دسته مرکز، پیرامون و شبه‌پیرامون تقسیم‌بندی می‌کند. از این چشم‌انداز، فرایند توسعه‌نیافتگی با ادغام شدن یک منطقه خارجی خاص در نظام جهانی، یعنی در حاشیه قرار گرفتن آغاز می‌شود و همان‌طور که نظام جهانی بسط و گسترش یافته، ابتدا اروپای شرقی، سپس امریکای لاتین، آسیا و آفریقا به ترتیب در حاشیه و پیرامون قرار گرفته‌اند. از نظر امانوئل والرشتاین، میزان موفقیت یک کشور در انتقال از موقعیت پیرامونی به نیمه‌پیرامونی، به پذیرش یکی از این راهبردهای توسعه بستگی دارد؛ اغتنام فرصت، ارتقا از طریق دعوت یا اعتماد به نفس. از نظر وی، عنصر اساسی پیشرفت و ارتقای یک کشور نیمه‌پیرامونی، در اختیار داشتن بازاری بزرگ است که بتواند کاربرد فناوری پیشرفته را توجیه کند و کشور مزبور نیز بتواند با هزینه پایین‌تری نسبت به سایر تولیدکنندگان موجود، به تولید کالا برای آن بازار بپردازد (Wallenstein 1980, 1977, 1967). از اواسط دهه ۱۹۷۰، به تدریج گروهی از منتقدان، دیدگاه نظام جهانی را به غفلت از موارد خاص توسعه در طول تاریخ و برجسته‌کردن تحلیل اقشار اجتماعی در مقابل تحلیل‌های طبقاتی، متهم ساخته‌اند.

از سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰: تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی مورد توجه قرار گرفت. در این دوره، الگوها و نظریه‌های لیبرالی و نئوکلاسیک شکل گرفت. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، نفوذ بیشتری یافتند و کمک‌های خود به کشورهای در حال توسعه را مشروط به پذیرش اصلاحات ساختاری و توجه به سیاست‌هایی همچون کاهش ارزش پولی، کاهش کسری بودجه دولت از طریق کاهش هزینه‌های عمومی دولت، به‌ویژه در بخش یارانه‌ها در بخش‌های تولید و مصرف، اصلاح نظام مالیاتی، آزادسازی تجارت و گذار به نظام بازار قرار دادند. همچنین صنعتی شدن مؤثر و توجه به توسعه صادرات مورد تأکید قرار گرفت. در اواخر این دوره، تعادل میان رشد و توزیع و تأکید بر اشتغال مورد توجه قرار گرفت.



از دهه ۱۹۹۰ به بعد: مفهوم توسعه انسانی، جایگاه محوری در مباحث توسعه پیدا کرد. این دیدگاه از اوایل دهه ۱۹۹۰ از سوی سازمان ملل مطرح گردیده و شاخص‌های آن در اولویت‌بندی کشورها به کار گرفته شده است. از دیدگاه توسعه انسانی، توسعه به معنای فرایند بسط انتخاب‌های انسانی در بستر فضای اجتماعی قابلیت‌زا برای دستیابی به زندگی بهتر بر ایجاد و تقویت قابلیت‌های انسانی (سلامتی، کیفیت زندگی، دانش و مهارت، اوقات فراغت و...) و محور قرار گرفتن انسان در فرایند توسعه تأکید می‌شود. در این دوره بود که مباحثی همچون توانمندسازی، همبستگی اجتماعی، مسائل حقوق بشر، دسترسی به بهداشت روانی و جسمانی مناسب، برخورداری از یک مقام حقوقی عادلانه، برابری جنسیتی و... در دستور کار قرار گرفت (غفاری، ۱۳۹۳، ص ۶). با وجود این، پس از گذشت بیش از نیم قرن، وعده‌های توسعه از سوی طرفداران نظریه توسعه و نهادهای وابسته به آنها، فقرا فقیرتر ماندند و بی‌عدالتی‌ها گسترش یافت و رؤیاهای آینده پیشرفت و ترقی برای بسیاری در حد خیال و تصور باقی ماند. در پاسخ به این مشکلات و تنگناها، نظریه پساتوسعه بر این اعتقاد است که مفهوم توسعه - که مفهومی محوری در توسعه هژمونی غرب است - به طور کلی مطرود گردد (Rahnema & Bawtree, 1997). این نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که ایده خطی توسعه، مایه ورشکستگی و تباهی چشم‌انداز روشنفکری است و پارادایم مدرنیته، تمامی امکانات نوسازی را از میان برده است. در همین رابطه، در غرب شمار روزافزونی از اقتصاددانان و فیلسوفان علم، مبانی کلی اقتصاد نئوکلاسیک را زیر سؤال برده‌اند. برای نمونه در فرانسه، بریتانیا و آمریکا با شکل‌گیری جنبش «پساواتیستیک» یا پساوامانده^۱ اعتراض به بنیان‌های اقتصاد نئوکلاسیک، شکل جدی به خود گرفته است. این جنبش که در آغاز، یک جنبش دانشجویی در اعتراض به محدود بودن قلمرو و رهیافت‌ها در آموزش اقتصاد بود، از مقبولیت زیادی برخوردار شده است و در سراسر جهان حامیانی دارد که خواهان تنوع رهیافت‌ها در آموزش و یادگیری علم اقتصاد هستند (حنیف، ۱۳۹۴، ص ۹۲). در ادامه، ابتدا به تشریح و توضیح نظریه پساتوسعه، به عنوان جدیدترین رقیب نظریات کلاسیک و مدرن توسعه خواهیم پرداخت و سپس در بخش بعدی، مبانی و مؤلفه‌های این دیدگاه را با الگو و استراتژی اقتصاد مقاومتی مورد مقایسه قرار خواهیم داد.

۲-۲- نظریه پساتوسعه: مبانی و مؤلفه‌ها

از اوایل دهه ۹۰ مفاهیمی نظیر «پایان توسعه^۲»، «ضد توسعه^۳» یا «رویکرد گفتمانی پساتوسعه^۴» در رد یا نقد مفروضات نظریه توسعه اقتصادی پدید آمد که نویدبخش عصری

1. Post-Autistic
2. The End of Development
3. Anti-Development
4. Discursive Approach to Post-Development



بدون محوریت غرب و الگوهای غیر تقلیدی برای جوامع مختلف در تاریخ توسعه شد. نظریه پساتوسعه، نوعی واکنش رادیکال به معضل توسعه است (Pieterse, 2000, p 175). نخستین بار توسط کسانی چون ولفگانگ ساچز (۱۹۹۲) آرتور اسکوبار (۱۹۹۵) گوستاو استاوا (۱۹۸۷) گیلبرت ریست (۱۹۹۷) مجید رهنما و ویکتوریا باتری (۱۹۹۷) سرچ لاتوش (۱۹۹۳) و وندانا شیوا (۱۹۸۸) مطرح گردید. تمامی این نویسندگان بر این باورند که نظریه توسعه، نه تنها به خاطر نتایج آن بلکه به علت نیاتجهان نگرش و فضای فکری و مفروضات آن باید کنار گذاشته شود. طرد کامل نظریه توسعه از دید این صاحب نظران، نظریه پساتوسعه را از سایر انتقادات وارده بر این نظریه (توسعه) مانند نظریه «توسعه پایدار و نیازهای اساسی بشر» که صرفاً معطوف به اصلاح فعالیت‌های توسعه است، متمایز می‌سازد (Pieterse, 2000, p175) واژه پُست (post) در «پساتوسعه» به این عقیده اشاره دارد که موضوع عمده مباحث توسعه، تشخیص کارآمدترین شیوه برای پیشبرد توسعه نیست، بلکه مسئله اصلی مفهوم واقعی خود توسعه است (McGregor, 2007, p156). از منظر معرفت‌شناسی، نظریه پساتوسعه به معرفت‌شناسی نسبی‌گرا و ناهمگون پست‌مدرن گرایش دارد؛ از این رو، مفهوم توسعه نیز از معنای تک‌گفتار خود تهی و شالوده‌فراروایت توسعه فروپاشیده می‌شود. پیترز خاستگاه اصلی مطالعات پساتوسعه را چشم‌اندازهای پسا ساختارگرایی می‌داند. روش‌شناسی پساتوسعه، اساساً مبتنی بر نظریه گفتمان است؛ بر این اساس، بازنمایی‌های توهین‌آمیز و تحقیرآمیز جهان سوم به مثابه عقب‌مانده، در دسرافرین و نیازمند توسعه، به شدت مورد انتقاد نویسندگان پساتوسعه قرار گرفته است؛ (Rahnema and Bawtree, 1997; Maiava, 2002). از نگاه نظریه پردازان این رویکرد، دیرینه‌شناسی «توسعه» نشان می‌دهد که در پشت گفتمان توسعه، مقوله قدرت‌مداری غرب پنهان بوده است؛ از همین رو «لیوتار» فرایند تک‌خطی را نفاق امپریالیسم غرب می‌نامد که کماکان جنبه غربی دارد و به‌ویژه در روایت ارتدوکس نظریات توسعه و نوسازی به‌خوبی آشکار می‌گردد (غفاری، ۱۳۹۰، ص ۱۱۶).

پساتوسعه از این رویکردها برای استدلال و بحث در این زمینه بهره می‌گیرد که برکشیدن و ارتقای یک گفتمان مناسبات قدرت نابرابر را تداوم می‌بخشد و اینکه توسعه یکی از مکانیسم‌هایی است که نابرابری‌ها به‌واسطه آن استمرار می‌یابد؛ از این رو، نظریه پساتوسعه واکنشی به ناکامی فزاینده پروژه توسعه و منتقد اصول ایدئولوژیکی و کاربست عملی نظریات آن در نیم قرن گذشته بوده است. یکی از مفروضات بنیادین نظریه پساتوسعه این است که جوامع شهری و روستایی در سراسر جهان کمتر صنعتی شده و همچنین جنبش‌های اجتماعی در حال ظهور، به‌مثابه واکنشی یا بازتابی از ناکامی نهایی جریان غالب توسعه بوده است؛ بنابراین، هویت‌های جدید را در منازعه



برای بازپس گیری سیاست از دولت، اقتصاد از بازار و دانش از علم مدرن صرفاً از طریق رویکرد پساتوسعه می توان درک کرد.

نظریه پساتوسعه همچنین به خاطر گسستش از ماهیت تقلیل گرای توسعه، تحت عنوان «فراتر از توسعه» و «ضد توسعه» توصیف می شود. در این نگاه، توسعه نهائناً به خاطر گفتمان آن رد می شود و چرا که کاستی های فرهنگ های غیر غربی را ذاتی می پندارد و این منطقه را به مثابه جهان نیازمند توسعه، در خط و الگوهای نوسازی غربی به تصویر می کشد (Constantino, 1985; Nandy, 1988; Kothari, 1988; Riśt, 1990).

در حالی که اندیشه توسعه انسانی ورای توسعه اقتصادی صرف، توسعه را به مفهومی بیش از نوسازی و رشد اقتصادی ارتقا داده بود؛ اندیشه پساتوسعه، آرمان توسعه یافتگی و ماهیت و چرایی آن را به چالش کشید. نظریه پردازان پساتوسعه معتقدند که هدف اصلی توسعه، عمیقاً در پیوند با نوسازی است که کنترل غرب بر جهان و متحدان ملی آن را در قالب جهان در حال توسعه تعمیق می بخشد، Rapley (2004, p 350). پساتوسعه گرایان با طرح اندیشه توسعه انسانی، بعد فرهنگی توسعه را برجسته ساخته و آن را از وابستگی به اقتصاد و بازتعریف بر مبنای آن رهانیدند. در این حالت، توسعه بر اساس شرایط بومی و پیشرفت در رابطه با بوم هر کشور تعریف می شود. بدین سان، توسعه، شکوفایی قابلیت های انسان تلقی خواهد شد که افزون بر شاخص های اقتصادی چون «برابری قدرت خرید» و «درآمد پایدار»، شاخص های «بهداشتی»، «آموزشی» و «زیست محیطی» نیز در آن لحاظ می گردد. اکنون این اندیشه در چنین مسیری به تکامل خود ادامه می دهد.

اسکوبار، ویژگی ها و مؤلفه های مشترک در اندیشه پساتوسعه را به خوبی شناسایی می کند. وی معتقد است این اندیشه تلاش می کند راه هایی برای توسعه بر اساس فرهنگ و دانش بومی پیدا کند و اثبات گرایی و ساخت گرایی معمول در اندیشه توسعه مدرنیستی که به تعمیم و مرکزیت یک اندیشه خاص رأی می دهد را نفی می کند؛ همچنین بر جنبش های کثرت گرای مردمی تأکید دارد. این تفکر، با الهام از جوامع بومی، سبک زندگی مقرون به صرفه برای مردمان همان جامعه را به منظور انتخاب و عمل، پیشنهاد می دهد و بدین سان، نحوه زندگی مادی گفتمان توسعه را مردود معرفی می کند. از نظر اسکوبار، پایه های اقتصاد هر جامعه باید حول محور انسجام و همبستگی مشترک و متقابل همان جامعه تشکیل گردد و اندیشه سیاست بر دموکراسی متمرکز بوده و نظام های دانش هم مطابق عرف های سنتی یا مدرن رایج در همان جامعه باشد. این رویکرد نوین به توسعه، می تواند اشکال جدیدی از همبستگی توسعه محور را مبتنی بر انسانیت ترسیم نماید و تغییری مثبت و کارآمد برای زندگی توده های مردم به ارمغان



آورد؛ لذا سرمایه اصلی در چنین تفکری، خود مردمند که همه جا با هم فکر و سپس عمل می‌کنند و بدین‌سان در سرنوشت خود مشارکت می‌نمایند (Escobar, 2010) این رویکرد با محور قرار دادن مردم و سازمان‌های غیردولتی، توسعه را از درون جامعه رهبری و هدایت می‌کند که بالطبع به بومی‌گرایی نیز منجر می‌شود و دولت، نقش کم‌رنگ‌تری در تدبیر زندگی مردم ایفا خواهد کرد؛ به نحوی که به یک عامل هماهنگ‌کننده بدل می‌گردد.

۲-۳- اقتصاد مقاومتی؛ مبانی، محورها و مؤلفه‌ها

در ادامه، تلاش می‌شود مبانی و مؤلفه‌های اقتصاد مقاومتی بر اساس بیانات رهبر معظم انقلاب و نیز سند «سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی جمهوری اسلامی» ایران، مورد بررسی و شناسایی قرار گرفته و سپس در بخش بعدی، این مبانی و محورها با نظریه پساتوسعه مورد تطبیق واقع شود، اما پیش از آن لازم است به شرایط و زمینه‌های تاریخی که منجر به طرح این دیدگاه شد، به اختصار اشاره شود.

برنامه‌ریزی توسعه در ایران، از سال ۱۳۲۵ و با هدف تقویت زیرساخت صنعتی و عمرانی کشور و به عبارت دقیق‌تر، به منظور مدرنیزاسیون یا نوسازی جامعه سنتی ایران آغاز شد و در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی با اجرای انقلاب سفید به اوج خود رسید. با وجود اینکه برنامه‌های توسعه به ظاهر خوبی طراحی شده بود، اما نتیجه‌ای متفاوت به بار آورد و اقتصاد و صنعتی وابسته در کشور پایه‌ریزی شد که موتور رشد و پیشرفت را فقط در جامعه سرمایه‌داری می‌دید. ضمن اینکه دخالت دولت در امر تجارت و فساد حکومتی، در کنار وابستگی بیش از حد اقتصاد به درآمدهای نفتی، بسیاری از برنامه‌ریزی‌های انجام شده مبتنی بر فرایند نوسازی مطابق با الگوهای کشورهای توسعه‌یافته را با چالش روبه‌رو کرد و در عمل، ناهمگونی‌های بسیار که نشان از بومی نبودن این الگوهای تک‌خطی داشت، ظهور و بروز یافت. در نتیجه، با وجود دگرگونی‌های اقتصادی و صنعتی قابل قبولی که پیش از انقلاب انجام گرفت و اقتصاد ماقبل سرمایه‌داری را در ایران به شبه‌سرمایه‌داری متحول کرد؛ عواملی چون بی‌توجهی به اهمیت کارآفرینی و تولید ثروت ملی، وجود نظام سیاسی اقتدارگرا، روند توسعه و باورمندی به آن را از بین برد و لذا پایه‌های یک دگرگونی اجتماعی به نام انقلاب اسلامی را بنیان نهاد.

موضوع توسعه و نظام اقتصادی در دوره پس از انقلاب اسلامی، دچار تحولات و تغییرات فراوانی شد. فضای ارزشی جامعه پس از انقلاب، عمدتاً متوجه مبارزه با سرمایه‌داران و حضور شرکت‌های بزرگ غربی در اقتصاد ایران بود؛ در نتیجه، جامعه



به سمت اخلاق سوسیالیستی متمایل گردید. اما با بروز ناکارآمدی‌های این نظام اقتصادی در داخل کشور و نیز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان مهد اقتصاد سوسیالیستی، جامعه کم‌کم پذیرفت اقتصاد کنترل شده دولتی چندان به نفع نیست و بدین‌سان زرمزه‌هایی به طرفداری از نظام سرمایه‌داری و اقتصاد آزاد به گوش رسید. اما این حرکت مجدد به سوی اقتصاد کاپیتالیستی که از دهه دوم انقلاب آغاز شد، خیلی زود کاستی‌های خود را نمایان ساخت. شکاف‌های اجتماعی به جای محو شدن، عمیق‌تر از پیش رخ نمود و عدالت اجتماعی برای همه اقشار جامعه، آن‌چنان که سرلوحه آرمان‌های انقلاب اسلامی بود، محقق نگردید.

اقتصاد ایران در دهه سوم انقلاب، به دلیل تشدید تحریم‌ها از سوی کشورهای خارجی (در جهت رسیدن به اهداف خود) با شرایط بحران اجتماعی مواجه شد که این شرایط را می‌توان با بررسی شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی در این دوره به وضوح دید. در این دوره، کشور تحت فشار تحریم‌ها با مشکلاتی همچون تورم بالای ۲۰ درصد، رکود اقتصادی، کاهش تولید ملی، کاهش صادرات نفت، میزان بالای بیکاری، میزان بالای بدهی دولت به بانک مرکزی، بلوکه شدن دلارهای نفتی ایران از سوی کشورهای غربی، صعود نجومی قیمت مسکن، دلار و طلا و کاهش ارزش پول ملی در برابر ارزهای خارجی، کاهش ازدواج و بالا رفتن سن ازدواج جوانان، مهاجرت به خارج به خاطر دستیابی به اشتغال، کاهش رشد ملی و افزایش طلاق... مواجه بود. مجموعه این مشکلات که از یکسو ناشی از عدم انطباق الگوهای توسعه وارداتی، کاربست نادرست آنها و از سوی دیگر نیز برآیند فشارهای خارجی برای متزلزل ساختن اقتصاد ایران بود، باعث شد تا سیاستگذاری کلان کشور به طرح راهبردهای جدید و کارآمد برای تحکیم اقتدار ملی در منطقه و جهان ترغیب شود؛ از این رو، ایده «اقتصاد مقاومتی» برای مقابله با این مشکلات، نخستین بار از جانب مقام معظم رهبری مطرح شد؛ لذا برای دستیابی به درک درست از این اصطلاح، ناگزیر از مرور ادبیات مربوطه در فرمایشات ایشان خواهیم بود. با بررسی بیانات رهبری، مفهوم اقتصاد مقاومتی به نوعی از اقتصاد اطلاق می‌شود که در برابر تهدیدها و ترفندهای دشمن مقاوم بوده و دچار آسیب نشود و نیز بتواند تهدیدهای احتمالی را به فرصت بدل کرده و قادر به رشد و شکوفایی در وضعیت فشار و تحریم باشد. همچنین از دیدگاه ایشان، اقتصاد مقاومتی در ایران یک الگوی رشد اقتصادی است که باید در ظرف اقتصاد اسلامی تفسیر گردد و همواره بر ضرورت رعایت مبانی و ارزش‌های اسلامی در علوم انسانی، از جمله علم اقتصاد و الگوی اسلامی ایرانی آن تأکید ورزیده‌اند (میرمعزی، ۱۳۹۱، ص ۵۴).

منبع دیگری که در فهم بهتر سیاست اقتصاد مقاومتی و اصول و مفاهیم مترتب بر



آن قابلیت ارجاع دارد، سند «سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی» است. در این سند، رویکرد این سیاست‌ها، جهادی، انعطاف‌پذیر، فرصت‌ساز، مولد، درون‌زا، پیشرو و برون‌گرا و تلاشی برای رسیدن به استقلال اقتصادی عنوان شده است. همچنین به گفتمان‌سازی و تصریح اصول بنیادین این سیاست برای مردم در کنار موضوع مشارکت مردمی و مردمی کردن اقتصاد تأکید گردیده است. توجه ویژه به فرهنگ نیز از ضرورت‌های این سیاست به‌شمار می‌رود (همان، ص ۳۲). در این سیاست مردم، دولت و کارگزاران تولید، همگی سهیم و صاحب وظیفه‌اند. این در حالی است که نقش مردم نسبت به دو گروه دیگر مهم‌تر و دارای اولویت است. سهم دولت در توسعه و کسب استقلال اقتصادی به تعامل هماهنگ سازنده و حمایت از تولیدات داخلی محدود است و وظیفه کارگزاران تولید (سرمایه‌داران و کارگران) نیز تقویت این چرخه و تولید کالای مرغوب ملی است. اما در اقتصاد مقاومتی، مردم علاوه بر مصرف‌کننده بالقوه کالای تولید داخل، باید نقش اول را در فعالیت‌های اقتصادی ایفا نمایند. این به معنی آن است که بخش خصوصی باید در حوزه اقتصاد ملی وارد شده و تدبیر این حوزه را به‌دست گیرد؛ لذا مردمی کردن اقتصاد ملی از ارکان تحقق اقتصاد مقاومتی برای حصول نتایج مترتب بر آن خواهد بود. با این تفاسیر، می‌توان نتیجه گرفت که اقتصاد مقاومتی بر توسعه مردم‌گرایانه شبیه به آنچه در اندیشه پساتوسعه از آن یاد می‌شود، استوار است.

باندکی تأمل در بیانات رهبری و سند رویکرد اقتصاد مقاومتی، می‌توان دریافت که این رویکرد در پی «اقتصاد ایده‌آلی» است که هم اسلامی باشد و هم کشور را به جایگاه اقتصاد اول منطقه برساند؛ اقتصادی که برای جهان اسلام، الهام‌بخش و کارآمد بوده و زمینه‌ساز تشکیل «تمدن بزرگ اسلامی» باشد. بدین معنا، اساساً در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، یکی از مؤلفه‌های مهم الگو باید متضمن «مقاومت» و تحقق آن باشد. در این مقوله است که اقتصاد مقاومتی مشتمل بر اقتصاد کارآفرینی و ریسک‌پذیری و نوآوری می‌شود. منظور از اقتصاد مقاومتی واقعی، یک اقتصاد مقاومتی فعال و پویاست، نه یک اقتصاد منفعل و بسته، چنان‌که مقاومت برای دفع موانع پیشرفت و کوشش در مسیر حرکت و پیشرفت تعریف می‌شود. هدف از اقتصاد مقاومتی چیزی نیست جز آنکه این اقتصاد، مقوم نظام سیاسی باشد، چنان‌که نظام اقتصاد مقاومتی که هماهنگی خود را با نظام حکومتی اسلامی از دست بدهد، نمی‌تواند مراد ما باشد. اقتصاد مقاومتی که ملهم از نظام فرهنگی اسلامی و مبتنی بر فرهنگ دینی نباشد، هدف اصلی نیست (جباری، ۱۳۹۱). اقتصاد مقاومتی، یعنی تشخیص حوزه‌های فشار (در شرایط کنونی تحریم) و متعاقباً تلاش برای کنترل و بی‌اثر کردن و در شرایط آرمانی، تبدیل چنین فشارهایی به فرصت که قطعاً باور و مشارکت همگانی و اعمال مدیریت‌های



عقلایی و مدبرانه، پیش شرط و الزام چنین موضوعی است. اقتصاد مقاومتی، کاهش وابستگی‌ها و تأکید روی مزیت‌های تولید داخل و تلاش برای خوداتکایی است. در واقع، هدف اقتصاد مقاومتی آن است که بر فشارها و ضربه‌های اقتصادی از سوی نیروهای متخاصم که سد راه پیشرفت جامعه است، غلبه کند و از طریق ایجاد خودباوری در درون و استفاده از امکانات داخلی مسیر رشد پویا را هموار سازد.

در مجموع، اقتصاد مقاومتی دارای چهار اصل اساسی است:

۱) **اقتصاد موازی:** این الگو در مدل‌های حکمرانی مرسوم در دنیا و اتفاقاً در کشورهایی که از تجربه و توان حکمرانی بیشتری برخوردار باشند، وجود دارد و این کشورها از نظام‌های چندلایه سیاست‌گذاری و اداره امور عمومی برخوردارند. به عنوان مثال، می‌توانیم از حضور همزمان نهادهای دولتی، سازمان‌های مردم‌نهاد، خیریه و بنگاه‌های خصوصی در عرصه بهداشت و سلامت یا حتی در عرصه دفاعی و امنیتی کشورهای توسعه‌یافته غربی نام ببریم.

۲) **اقتصاد ترمیمی:** اصل دوم از اقتصاد مقاومتی به دنبال «مقاوم‌سازی»، «آسیب‌زدایی»، «خلل‌گیری» و «ترمیم» ساختارها و نهادهای فرسوده و ناکارآمد موجود اقتصادی است. در رویکرد جدید، به دنبال آن هستیم که با بازتعریف سیاست‌های نهادهای موجود، کاری کنیم که انتظارات ما را برآورند. مثلاً در این اصل، از بانک مرکزی یا وزارت بازرگانی خواسته می‌شود که کانون‌های ضعف و بحران را در نظام اقتصادی کشور شناسایی کنند و خود را بر اساس شرایط جدید اقتصادی، تحریم‌ها یا نیازهای انقلاب اسلامی بازتعریف نمایند و در نتیجه، عملکردی جهادی ارائه دهند.

۳) **اقتصاد دفاعی:** اصل سوم از اقتصاد مقاومتی، متوجه «هجمه‌شناسی»، «آفندشناسی» و «پدافندشناسی» ما در برابر آن هجمه است؛ بنابراین وقتی به اقتصاد مقاومتی دست یافته‌ایم که ابزارها و شیوه‌های هجمه دشمن را پیشاپیش شناخته باشیم و بر اساس آنها، استراتژی مقاومت خود را علیه آنان تدوین و اجرا کنیم. بدیهی است تا آفند دشمن شناخته نشود، مقاومت متناسب با آن نیز طراحی و اجرا نخواهد شد.

۴) **اقتصاد الگو:** چهارمین اصل نیز این است که اساساً اقتصاد مقاومتی، یک رویکرد کوتاه‌مدت سلبی و اقدامی صرفاً پدافندی نیست؛ این اصل، چشم‌اندازی کلان به اقتصاد جمهوری اسلامی ایران دارد و یک اقدام بلندمدت را شامل می‌شود. این اصل، رویکردی ایجابی و دوراندیشانه دارد (پیغامی، ۱۳۹۱).

در مجموع، با تحلیل محتوای بیانات رهبر معظم انقلاب درباره اقتصاد مقاومتی، ابعاد و مؤلفه‌های بسیاری در تعریف و تبیین مدل مفهومی این سیاست اقتصادی شناسایی می‌شود. بسیاری از این مؤلفه‌ها ذیل سه محور ظرفیت‌ها، الزامات و نتایج، قابل استخراج و دسته‌بندی است که در جدول ۲ آمده است.

جدول ۲ - مؤلفه‌های سیاست اقتصاد مقاومتی در بیانات مقام معظم رهبری

اقتصاد مقاومتی		
نتایج	شرایط و الزامات	ظرفیت‌های کشور
<ul style="list-style-type: none"> - استحکام اقتصاد ملی در شرایط عادی و بحران - مقاوم‌سازی اقتصاد در برابر فشارهای اقتصادی - تضمین رشد اقتصادی حتی در وضعیت بحران - رونق فضای کسب و کار - ایجاد شرایط اشتغال - جلوگیری از بیکاری عوامل تولید - جلوگیری از ایجاد اختلال در رفاه عمومی - حل مشکلات مردم - دلگرمی مردم به نظام - حل یا بهبود مشکل تورم - تحقق حداکثری سند چشم‌انداز بیست‌ساله - بهبود زندگی طبقات ضعیف - توزیع عادلانه ثروت میان قشرهای مختلف مردم در نتیجه رشد و توسعه اقتصادی - حرکت به سوی تحقق آرمان عدالت اجتماعی - رشد بهره‌وری - تقویت رقابت‌پذیری اقتصاد در سراسر کشور - حفظ وحدت، همبستگی و انسجام ملی 	<ul style="list-style-type: none"> - اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی به منظور ایجاد تحول اقتصادی - اجرای هدفمندی یارانه‌ها - بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌های دولتی و مردمی در تحقق آرمان‌های توسعه ملی - مردمی کردن اقتصاد - توانمندسازی نیروی کار به‌ویژه بخش خصوصی - توجه به اقتصاد دانش‌بنیان - کاهش وابستگی به نفت و جایگزینی آن با درآمدهای غیر نفتی - حمایت ویژه از تولید ملی و جایگزینی تولیدات با کیفیت داخلی به جای کالاهای خارجی - حمایت از صادرات کالای ملی - توجه ویژه به تولید داخلی و کمک به فعال‌سازی واحدهای تولیدی کوچک و متوسط - مبارزه با مفسدات اقتصادی - مدیریت بهینه منابع طبیعی در جهت نیازهای کشور - مدیریت منابع ارزی و مالی - مدیریت مصرف به کمک فرهنگ‌سازی برای جلوگیری از اسراف - برنامه‌محوری در اجرا به منظور تحقق حداکثری اهداف برنامه - استفاده بهینه از زمان، مکان و امکانات - بازتعریف نقش دولت - بازتعریف نقش و مسئولیت مردم - تقدم استقلال و رشد اقتصادی بر مصالح فردی 	<ul style="list-style-type: none"> - محوریت تفکر دینی و امید به توفیق الهی در دستیابی به پیشرفت انسانی (ملت، به‌ویژه جوانان) - منابع مالی موجود (امکانات و ثروت داخلی) - منابع طبیعی غنی و زیرساخت‌های گسترده - منابع انسانی غنی (مردم) - عزم ملی برای رشد، پیشرفت و توسعه - عدم بدهکاری جهانی - مسئولان دلسوز و معتقد

منبع: پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری ۹۲/۱۱/۳۰^۱



با در نظر گرفتن داده‌های موجود، مؤلفه‌ها و ابعاد چندگانه این مفهوم اقتصاد مقاومتی را به شرح زیر می‌توان فهرست نمود:

- ۱- مردمی کردن اقتصاد (بازتعریف نقش دولت و مردم در امر اقتصاد)
- ۲- اقتصاد خلاق، کارآفرین و دانش‌بنیان
- ۳- اقتصاد بومی (مبتنی بر فرهنگ اسلامی - ایرانی)
- ۴- به‌کارگیری مدیریت نوین اقتصادی (در زمینه‌های مصرف و منابع اعم از مالی، انسانی و طبیعی)
- ۵- بهره‌گیری حداکثری از امکانات و ظرفیت‌های موجود و حمایت از تولید ملی
- ۶- پایه‌گذاری اقتصادی جهادگونه و مقاوم در برابر بحران‌های جهانی (اقتصادی منعطف در مواجهه با شرایط متغیر و همزمان مقاوم در برابر تهدیدها و بحران‌ها)

۳- الگوی اقتصاد مقاومتی و نظریه پساتوسعه (مقایسه انتقادی)

با مشخص شدن اجزا و لوازم و مبانی نظریات توسعه کلاسیک، مدرن و به‌ویژه نظریه پساتوسعه و نیز اصول و مبانی و مؤلفه‌های اقتصاد مقاومتی در ایران، حال می‌توان از منظری مقایسه‌ای و رویکردی فرانظری، مفروضات نهفته در بنیادهای نظری آنها (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی، انسان‌شناسی و غایت‌شناسی) را مورد بررسی قرار داده، سنخیت‌ها و تفاوت‌های میان آنها را شناسایی و تحلیل نمود. این نقد و مقایسه را در دو بخش نقد برون‌گفتمانی و نقد درون‌گفتمانی بررسی خواهیم کرد.

۳-۱- مقایسه و نقد برون‌گفتمانی

ذیل این عنوان از منظر گفتمان انقلاب اسلامی و رویکرد بومی اقتصاد مقاومتی، به مقایسه و ارزیابی دو رویکرد می‌پردازیم؛ بدین منظور ابتدا به همانندی‌های این دو رویکرد اشاره می‌کنیم و آنگاه تفاوت‌های این دو را مورد بررسی قرار خواهیم داد. با بررسی مفروضات، مؤلفه‌ها، اهداف و مدعیات هر دو رویکرد همانندی زیر به‌دست می‌آید:

۳-۱-۱) همانندی‌ها

- هم‌نظریه پساتوسعه و هم‌رویکرد اقتصاد مقاومتی، ذهنیت خطی، یکسان‌انگاری روند تاریخ و ناتوانی دیدگاه‌های کلاسیک و مدرن توسعه را در توضیح و تبیین مشکلات درهم‌تنیده کشورهای غیر غربی را زیر سؤال می‌برند.
- هر دو رویکرد ویژگی اثبات‌گرایی، ساختارگرایی، دترمینیستی، عینیت و علیت موجود در اندیشه توسعه مدرنیستی را به چالش می‌کشند.



- هر دو تأکید یکسویه نظریات مدرن توسعه بر عقلانیت ابزاری، فنی و تکنولوژیکی که تبعات ویران‌کننده‌ای برای محیط انسانی و طبیعی در پی داشته است را زیر سؤال می‌برند.
- هر دو، خصلت تقلیل‌گرایانه پارادایم‌های کلاسیک و مدرن، یعنی تأکید آنها عمدتاً بر وجه اقتصادی توسعه را رد می‌کنند و بر توسعه همه‌جانبه شامل عدالت زیست‌محیطی، عدالت درآمدی، آموزشی، بهداشتی و تقویت ارزش‌های انسانی تأکید می‌کنند.
- هر دو ساختار نابرابر قدرت سیاسی-اقتصادی حاکم بر نظام اقتصاد جهانی را به چالش می‌کشند.
- هر دو رویکرد، توسعه وابسته را رد و بر امکانات و قابلیت‌های داخلی برای توسعه تأکید می‌کنند.
- از جنبه ایجابی، هر دو بر نقش و جایگاه فرهنگ، اخلاق، دانش بومی و محلی، در امر توسعه تأکید دارند.
- هر دو برای حکمرانی خوب یا مثلث توسعه (دولت کوچک، بخش خصوصی نیرومند و سازمان‌های مردمی، NGOs) در پیشبرد امر توسعه، اهمیت ویژه‌ای قائل هستند.
- هر دو به نقش و سهم سازنده جهان‌زیست‌ها و سبک‌های مختلف زندگی در بحث توسعه احترام می‌گذارند.
- تمرکززدایی، مدیریت و سیاستگذاری چند سطحی، خودگردانی محلی و توجه به مناطق حاشیه‌ای و گروه‌های فرودست جامعه و به‌طور کلی، فرایند مشارکت از پایین به بالا.^۱

۳-۱-۲) تفاوت‌ها

با این حال، به‌رغم این همانندی‌ها، تفاوت‌های بنیادینی نیز در اصول و مبانی و اهداف نظریات پساتوسعه و الگوی اقتصاد مقاومتی به چشم می‌خورد که با اندکی تأمل در فرضیات تلویحی این دو می‌توان آنها را به شرح ذیل برشمرد:

از منظر هستی‌شناسی، نظریه و رویکرد پساتوسعه همانند سلف نظری خود یعنی نظریات مدرن، نگاهی بیشتر ماتریالیستی به جهان دارد و هستی و کنش‌های آدمی را در حیطه محدود دنیوی محصور می‌بیند، در حالی که هستی‌شناسی رویکرد اقتصاد

1. Multi-Level Policymaking
2. Down To Up Participation



مقاومتی از آنجا که متأثر و مبتنی بر آموزه‌های الهی و محوریت تفکر دینی است، جهان‌نگرش دو بعدی مادی- معنوی دارد که این خود برنامه‌ریزی برای توسعه را پیچیده‌تر و در عین حال ظریف‌تر و جامع‌تر می‌نماید.

در ساحت معرفت‌شناسی، با توجه به تأثیرپذیری نظریه پساتوسعه از معرفت‌شناسی پست‌مدرن و پساساختارگرایی و نظریه و روش گفتمانی و تفسیری، این دیدگاه به ورطه نسبیت‌گرایی و شکاکیت افراطی یا به تعبیر بوردیو، این تردیدانگاری به نوعی فetišیسم^۱ (بت‌انگاری) فرو می‌گلتد و به هیچ موضع ثابتی برای دستیابی به تعریف جامعی از توسعه اتکا نمی‌کند و همه باورها و دیدگاه‌ها شکننده و اقتضایی خواهد بود؛ به عبارت دیگر نویسندگان پساتوسعه از منظر سلبی، فقط ساختارشکنی کرده و هیچگاه سعی نمی‌کنند چشم‌اندازها یا بینش‌هایی نسبت به آینده پیدا کنند؛ از این رو، از جنبه ایجابی نمی‌تواند به ارائه و تدوین استراتژی قابل قبول و عملی برای توسعه اهتمام ورزد، در حالی که رویکرد ایجابی اقتصاد مقاومتی با تکیه بر ذات دین (و معرفت دینی حاصل از آن) و نیز تجربه بشری، به منابع مختلف شناخت و انباشت دانش مانند وحی، عقل، اجماع متخصصان هر شاخه‌ای از معرفت بشری احترام می‌گذارد؛ بنابراین تفکر و استراتژی توسعه نیز تا حدود زیادی مبتنی بر یک بنیان و هویت معرفتی ثابت و محکم و نیز بهره‌گیری از تجربه مشترک بشری از جمله سودمندی‌های الگوهای موجود توسعه استوار است.

در زمینه ارزش‌شناسی نیز دو نگاه تقریباً متفاوت وجود دارد که می‌توان آن را بر اساس عقل ابزاری معطوف به هدف یا محاسبه عقلانی سود و زیان و عقل ابزاری معطوف به ارزش دسته‌بندی کرد. دیدگاه پساتوسعه به‌رغم تأکید بر مقوله‌های غیرمادی، در نهایت و هدفمند به امر توسعه دارد؛ از این رو، رفاه مادی و آسایش دنیوی در رأس ارزش‌های هدفگذاری شده آن قرار می‌گیرد، در حالی که با توجه به تأکید بر ارزش‌های معنوی و انسانی در مجموعه ارزش‌های اقتصاد مقاومتی، علاوه بر کسب سود و منفعت مادی، مفاهیم دیگری همچون عدالت، نועدوستی، تقویت حس همکاری‌های مشترک، وظیفه‌شناسی، ایثار، حفظ منابع ملی و... به چشم می‌خورد. اما شاید بتوان گفت، مهم‌ترین و اساسی‌ترین ارزش در قالب الگوی اقتصاد مقاومتی که وجه تمایز اصلی آن با رویکرد پساتوسعه است، همان اصل «مقاومت یا مقاوم‌سازی دولت-جامعه-اقتصاد» در برابر بی‌ثباتی‌ها و فشارهای خارجی است. از آنجا که الگوی اقتصاد مقاومتی از بنیان‌های ارزشی مستقل و متفاوتی برخوردار بوده و نقدی برون‌گفتمانی به الگوهای مسلط اقتصادی به شمار می‌آید، هم می‌تواند برای



این الگوها آسیب‌زا و هم‌نگران آسیب‌پذیری از سوی الگوهای ارزشی این رویکردها باشد، در حالی که رویکرد پساتوسعه، نقدی درون‌گفتمانی به نظریه توسعه است و از منظر ارزشی، چالش بنیادین یا رقیبی جدی برای پارادایم‌های غالب توسعه محسوب نمی‌شود و نگرانی عمده‌ای بابت ارزش‌های مورد نظر خود ندارد.

از حیث غایت‌شناسی نیز دو نگاه متفاوت بین این دو رویکرد وجود دارد؛ به عبارت دیگر، غایت‌شناسی پساتوسعه اساساً این جهانی است؛ یعنی رفاه و پیشرفت مادی بشر و رهایی از بلاهای مصنوعی و طبیعی سقف هدف و غایت نظریه‌پردازان این رویکرد است، در حالی که غایت‌شناسی اقتصاد مقاومتی، گذشته از اهتمام به اهداف دنیوی و مادی، عمدتاً آن جهانی است؛ به عبارت دیگر، اقتصاد وسیله است و نه هدف؛ وسیله‌ای برای تکامل نوع بشر و تقرب به خداوند.

جدول ۳ مقایسه ویژگی‌های مبنایی رویکردهای نظری کلاسیک و مدرن توسعه و پساتوسعه را با اقتصاد مقاومتی نشان می‌دهد.

جدول ۳: مقایسه ویژگی‌های مبنایی رویکردهای کلاسیک و مدرن با پساتوسعه و اقتصاد مقاومتی

محورها	رویکرد کلاسیک و مدرن توسعه	رویکرد پساتوسعه	رویکرد اقتصاد مقاومتی
تعریف	مبتنی بر تولید و دگرگونی در طبیعت، اقتصاد و اجتماع	مبتنی بر تغییر در فرهنگ	مبتنی بر تولید و دگرگونی در فرهنگ، اقتصاد و اجتماع
مفهوم غالب توسعه	اقتصادی، سیاسی	فرهنگی و انسانی	فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، انسانی
منطق اجرا	دیوان‌سالاری (نقش نظارتی هماهنگ‌کننده) و مردمی	مردمی	دیوان‌سالاری (نقش نظارتی هماهنگ‌کننده) و مردمی
ارزش‌ها و روابط	مادی و فردی	مادی و فرا مادی (انسانی-اخلاقی)	مادی، فرا مادی (معنوی-فرهنگی) و جمعی
الگوها	مدرن - برون‌زا - غربی	درون‌زا - بومی	درون‌زا - بومی
چگونگی نظم	عقلانیت علمی و فنی به همراه اخلاق مسئولیت	فرهنگی و اخلاق اعتقاد	عقلانیت علمی و فنی به همراه اخلاق مسئولیت در کنار اخلاق اعتقاد
نحوه تحول	متمرکز (از بالا به پایین)	غیر متمرکز (از پایین به بالا)	متمرکز و غیر متمرکز (از پایین به بالا)
منابع تغییر توسعه	اقتصاد، سیاست و اجتماع	فرهنگ، انسان و اجتماع	فرهنگ، انسان و اجتماع



محورها	رویکرد کلاسیک و مدرن توسعه	رویکرد پساتوسعه	رویکرد اقتصاد مقاومتی
دال مرکزی	توسعه اقتصادی	توسعه فرهنگی و انسانی	توسعه فرهنگی، انسانی و اقتصادی
متولیان توسعه / کارگزاران تغییر	نهادهای اجتماعی مانند دولت، شرکت‌های بزرگ و نهادهای مدنی	نهادهای مدنی مانند NGOها و گروه‌های اقلیت مانند جوانان، زنان، افراد بومی و محلی	نهادهای اجتماعی مانند دولت و بخش خصوصی و نهادهای مردمی
مبنای هنجارسازی	سیاسی، اقتصادی، اجتماعی	فرهنگی و جامعه بومی	فرهنگی و جامعه بومی
ابزار هنجارسازی	نهادهای رسمی و غیر رسمی	نهادهای غیر رسمی	نهادهای رسمی و غیر رسمی

۳-۲- نقد درون‌گفتمانی

گذشته از نقدهای برون‌گفتمانی که از منظر رویکرد اقتصاد مقاومتی به نظریه پساتوسعه ایراد شد، نقدهایی نیز از منظر درون‌گفتمانی از سوی منتقدان غربی (عمدتاً از جانب جریان‌های غالب توسعه، مانند نئولیبرال‌ها و طرفداران جهانی شدن اقتصاد) نسبت به نظریه پساتوسعه مطرح شده است که اشاره به آنها برای پی‌بردن به کاستی‌های این نظریه سودمند خواهد بود.

برخی از تحلیلگران معتقدند نظریه پساتوسعه به دلیل ناتوانی در ارائه راه‌حل‌های جایگزین جریان غالب توسعه نمی‌تواند راهگشا باشد. علاوه بر این نظریه پساتوسعه به ناکامی‌های دیگری نیز متهم شده است: نخست به دلیل نادیده انگاشتن ظهور آسیای شرقی و تقریباً دو برابر شدن امید به زندگی در بسیاری از کشورهای جهان سوم (Rahnema and Bawtree, 1997; Maiava, 2002). نظریه پساتوسعه دیدگاه تنگ‌نظرانه و محدودی نسبت به توسعه واقعی و موجود عرضه می‌دارد. دوم اینکه دیدگاهی بومی و نئوپولیستی از پیشرفت ارائه می‌دهد که سنت‌های محلی را بزرگ جلوه می‌دهد و بی‌دلیل پیشرفت تکنولوژیکی علمی مدرن را به نقد می‌کشد. سوم اینکه نویسندگان پساتوسعه، مفاهیم استعماری جامعه را بازتولید می‌کنند. در طی عصر استعمار در غنا و اوگاندا، تمایل مقامات استعماری برای کنترل بی‌نظمی، مفهوم پیشرفت تعریف آنها را از جامعه شکل داد. در حالی که نویسندگان بر سر این مفهوم اجماع ندارند، نظریه پردازان پساتوسعه تنها به آن جوامعی که موضع مخالفی نسبت به سرمایه‌داری و مدرنیته دارند، مهر تأیید می‌زنند (Grishow and McKnight, 2003, p540) به اعتقاد



منتقدان، اگر نویسندگان پساتوسعه غرق تمجید و تجلیل از جنبش‌های اجتماعی محلی و بومی هستند، آیا نباید اجتماعات و گروه‌هایی مانند نئونازی‌ها و کوکلوکس کلان را جایگزین‌های مشروع و حتی مطلوبی برای توسعه در نظر بگیرند؟ به اعتقاد گریسکو و مک نایت، راه‌حل پساتوسعه وضعیتی است که در آن، آینده ممکن به کسانی محدود می‌شود که ضد سرمایه‌داری، ضد مدرن و ضد توسعه هستند. بر این پایه، همانند جامعه دهه ۱۹۲۰ جامعه‌ای که به واسطه رویه پساتوسعه توصیف می‌شود، عمدتاً متأثر از یک دیدگاه ویژه است. چهارم اینکه به‌رغم تلاش این نویسندگان برای توصیف خودشان به مثابه روشنفکران عوام، گریسکو و مک نایت منتقدان پساتوسعه را به باز تولید مناسبات واقعی سرپرستی و قیمومت که مورد نقد قرار می‌دهند، متهم می‌کنند. علاوه بر این، گریسکو و مک نایت فرایند انتخاب و هدایت جنبش‌های توده‌ای را برای مخالفت و مقابله با آسیب‌های وارده از سوی توسعه به‌مثابه نمادی از آنچه نظریه پساتوسعه رد می‌کند، یعنی سرپرستی تلقی می‌کنند. بر طبق نظر این نویسندگان، دقیق‌تر آن است که بگوییم نظریه پساتوسعه و نه جریان غالب توسعه هنگامی که استعمارگری افول کرد، سربرافراشت (Ibid,539-540).

شاید بتوان گفت، نقد ندروین پیترز به نظریه پساتوسعه، اثر بخش‌ترین نقد موجود می‌باشد. در این نقد، پساتوسعه به یک «واکنش افراطی به بن‌بست نظریه و سیاست توسعه» تشبیه شده است؛ واکنشی که تحت تأثیر سرگشتگی و بی‌میلی نسبت به لفاظی‌ها و اقدامات توسعه استاندارد و کسب و کار روزمره شکل گرفته است (pieterse,1998, p 360). فشار عمومی پساتوسعه همان‌طور که توسط اسکوبار، یکی از اصلی‌ترین مدافعان آن تشریح شده است با «ادعاهای اغراق شده‌ای همراه است که به‌وسیله مثال‌های ضعیف تقویت و تثبیت شده است... چشم‌انداز وی درباره توسعه واقعی، سست و گنگ و بیشتر لفاظی است تا منطق» در پایان، پساتوسعه «از یک سو، عطش رسیدن به عصر جدید و از سوی دیگر، نوستالژی سیاست رومان‌تیسیم، در خشش جوامع محلی مردمی با واکنش‌های محافظه کارانه شان» را باز می‌تاباند (ندروین پیترز ۱۹۹۸، ص ۳۶۴).

در ادامه، پیترز نظریه پساتوسعه را در زمره «واکنش نئوستی»^۱ به مدرنیته قرار می‌دهد (Pieterse, 1998, p 366). به نظر او، پساتوسعه نوعی پارادوکس است که نه تنها هیچ‌گونه گرایشی را به کارکردهای ترقی‌جویانه و دیالکتیک مدرنیته ندارد، بلکه در عین حال، با مسائلی نظیر ضداستبدادگرایی، دموکراسی‌طلبی و رهایی از سنت دست و پنجه نرم می‌کند؛ مفاهیمی که همگی آشکارا برخاسته از عصر روشنگری و عصر مدرن بوده و بسیار ناپایدار هستند (Ibid,365).



جکیمو نیز معتقد است که پساتوسعه، به جای ارائه راه حل، با قرار گرفتن در موقعیت نقد دائمی، وابستگی خود به پارادایم توسعه کلاسیک را حفظ خواهد کرد. طبق نظر وی، پساتوسعه «در معرض خطر مانور پیوسته و بی وقفه جهت حفظ موقعیت جایگزین خود قرار دارد و این در حالی است که عناصر نقد آن در جریان اصلی گنجانیده شده است» (Jakimow, 2008, p 313). در عمل، هیچ بینشی در منطق و تفکر پساتوسعه وجود ندارد: «پساتوسعه و پست مدرنیسم، هم از نظر شکل و سازمان و هم از لحاظ ابهام در غایت، شبیه بهم هستند؛ مسئله‌ای که نتیجه امتناع، یا عدم علاقه به تبدیل نقدهایشان به استراتژی عملی است» (Pieterse, 1998, p361).

در مقابل، نظریه پردازان پساتوسعه در دفاع از خود اظهار می‌دارند که اگرچه این نظریه در گذاشتن غذا در دهان گرسنگان، افزایش سقفی بر سر بی‌خانمان‌ها یا گذاشتن پول در جیب بی‌پول‌ها ناکام مانده است، اما هنگامی که «پیشرفت» به مثابه «گاهی فزاینده مخالفان» توصیف می‌شود، نظریه پساتوسعه را می‌توان در توانمند ساختن افرادی که برای ایجاد زندگی بهتر برای خود و اطرافیانشان مبارزه می‌کنند، موفق ارزیابی نمود.

۴- نتیجه‌گیری

در نوشتار حاضر، تلاش گردید با استفاده از روش فرآیندی و رویکرد مقایسه‌ای به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که وجوه تشابه و تفارق الگوی اقتصاد مقاومتی با نظریه و رویکرد پساتوسعه چیست و الگوی اقتصاد مقاومتی چه مزایایی نسبت به رویکردهای موجود در عرصه جهانی برای برون‌رفت از مشکلات فعلی اقتصاد ایران دارد. چنان‌که اشاره شد، این دورویکرد در زمینه نفی و طرد بسیاری از شاخص‌های الگوهای مدرنیستی و نظام اقتصاد جهانی مانند تک‌خطی بودن آنها، نگاه تقلیل‌گرایانه، تبعات ویران‌کننده زیست‌محیطی و اخلاقی آنها و نیز تأکید بر توسعه بومی، محلی، مقوله فرهنگ، اخلاق توسعه و... سنخیت‌هایی دارند، اما از منظر بنیادهای هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی و غایت‌شناسی تفاوت‌های آشکاری نیز با یکدیگر دارند. نگاه صرفاً سلبی نظریه پساتوسعه نمی‌تواند سازوکار مناسبی برای پیشرفت و مقابله با نابسامانی‌های اقتصادی کشورهای در حال توسعه باشد. در مقابل، الگوی اقتصاد مقاومتی، مدلی است که از فهم ما از وضع تاریخی توسعه از یک سو و خودآگاهی از وضعیت خود و امکان‌های توسعه در شرایط تاریخی حال حاضر ایران و جهان از سوی دیگر، طراحی شده تا به پیشرفت بومی برای کاهش بحران‌های اقتصادی موجود نایل شود؛ ضمن اینکه ویژگی انعطاف‌پذیری این رویکرد آن را به مدلی قابل استفاده در



شرایط متفاوت تبدیل می‌کند؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد که راهکار اقتصاد مقاومتی با حکم به عقلانیت اقتصادی و نهادینه کردن حمایت از تولید داخلی با اتکا بر همه ظرفیت‌های کشور، یک نقشه راه سازنده است که به مشارکت مردمی، اصلاح مدیریت اجرایی و ساده‌زیستی مبتنی بر فرهنگ بومی، در عین توجه به کیفیت و تنوع تولیدات داخل اهتمام دارد. این سیاست با دیدگاه مولد و مردم‌گرای خود، تلاش دارد اقتصاد کشور را از وابستگی صرف به نفت آزاد کرده و به سوی خوداتکایی و خودکفایی مبتنی بر تولید ملی و محلی حرکت کند که در آن نه تنها دولت که هر کس در هر جایگاهی که هست، برای توسعه اقتصادی و مهم‌تر از آن، توسعه پایدار انسانی کوشش می‌کند. در نهایت، از آنجا که این رویکرد از یک سونوعی آسیب‌شناسی نابسامانی‌های داخلی است و از سوی دیگر، راهکاری برای برون‌رفت از این مشکلات، از جمله مقابله با فشارهای سیاسی، نه تنها در کنار سایر رویکردهای اقتصادی، یک رویکرد جدید اقتصادی است، بلکه در صورت مفصل‌بندی درست مبانی و مؤلفه‌ها و کاربرست شایسته آن، می‌تواند به مثابه رویکردی نظری در بحث توسعه بومی مطرح گردد.

منابع

مقاله‌ها

۱. غفاری، آشیل (۱۳۹۰)؛ **ت‌حول نظریه توسعه در عصر جهانی شدن و هویت یابی ملت‌ها**، مطالعات راهبردی جهانی شدن، دوره ۲، شماره ۲، بهار
۲. غفاری، غلامرضا (۱۳۹۳)؛ **آسیب‌شناسی و ناپایداری توسعه اجتماعی در ایران**، سومین کنفرانس الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت
۳. میرمعزی، سیدحسین (۱۳۹۲)؛ **اقتصاد مقاومتی و ملزومات آن (با تأکید بر دیدگاه مقام معظم رهبری)**، فصلنامه علمی - پژوهشی اقتصاد اسلامی، سال دوازدهم، شماره ۴۷

کتاب‌ها

۱. بشیریه، حسین (۱۳۷۸)؛ **سیری در نظریات جدید در علوم سیاسی**، نشر علوم نوین
۲. حنیف، محمد اسلام (۱۳۹۴)؛ **درآمدی بر اسلامی شدن دانش**، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی و ابوذر رفیعی قهساره، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر

اینترنتی

۱. ابلاغیه سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی (دریافت از وبگاه رهبری: <http://www.leader.ir>، ۱۳۹۳/۱۱/۱۰)
۲. بیانات مقام معظم رهبری در مورد اقتصاد مقاومتی، (دریافت از وبگاه: <http://www.farsi.khamenei.ir>، ۱۳۹۳/۱۱/۱۰)



۳. پیغامی، عادل (۱۳۹۱)؛ اقتصاد مقاومتی چیست، <http://sarbazerahbari.blogfa.com/post>

۴. جباری، رقیه (۱۳۹۱)؛ چیستی اقتصاد مقاومتی، <http://eghtesad-moghavemati.blogfa.com/post/4>

Articles

1. Grischow, J. , & McKnight, G. H. (2003). **Rhyming Development: Practicing Post-development in Colonial Ghana and Uganda**. *Journal of Historical Sociology*, 16(4), 517-549.
2. Jakimow, Tanya 2008: **Answering the critics: the potential and limitations of the knowledge agenda as a practical response to Post-Development critique**. In: *Progress in Development Studies* 8, 4
3. McGregor, A. (2007) “**Development, Foreign Aid and Post-Development in Timor-Leste**”, *Third World Quarterly* 28(1)
4. Nandy, A. (1989) “**Shamans, Savages and the Wilderness: On the Audibility of Dissent and the Future of Civilizations**”, *Alternatives* 14
5. Pieterse, J. N. (2000) “**After Post-development**”, *Third World Quarterly* 21(2)
6. Nederveen Pieterse, Jan (1998): **My Paradigm or ours? Alternative Development, Post-Development, Reflexive Development**
7. Riśt, G. (1990) “**Development as the New Religion of the West**”, *Quid Pro Quo* 1(2)
8. Rapley, J. (2004) “**Development Studies and the Post-Development Critique**”, *Progress in Development Studies* 4(4)

Books

1. Escobar, A. (1992). “**Planning**”, In *the Development Dictionary: A Guide to Knowledge as Power*. Wolfgang Sachs, Ed. London: Zed Books.
2. Constantino, R. (1985) **Synthetic Culture and Development**. Quezon City Philippines: Foundation for Nationalist Studies
3. Escobar, A. (1995). **Encountering Development: The Making and Unmaking of the Third World**. NJ: Princeton University Press



4. Kothari, R. (1988) **Rethinking Development: In Search of Humane Alternatives**. Delhi: Ajanta
5. Peet, R. (1999). **Theories of Development**. USA: the Guilford Press
6. Rahnema, M. and W. Bawtree (1997). **The post-Development Reader**. London: Zed Books
7. Rist, R. (2003). **The History of Development: From Western Origin to Global Faith**. Expanded Edition. London: Zed Books
8. Rahnema, M. (1997) **“Towards Post-development: Searching for Signposts”**, A New Language and New Paradigm, in M. Rahnema and V. Bawtree (eds) *The Post-development Reader*, London: Zed
9. Rahnema, M. and V. Bawree. Ed. (1997) **The Post-Development Reader**. London: Zed Books
10. Wallenstein, I. (1967). **Africa, the Politics of Independence: An Interpretation of Modern African History: The Politics of Unity an Analysis of a Contemporary Social Movement**. New York: Academic Press
11. _____ (1977). **The Politics of the World-Economy. The States, the Movements and the Civilizations**. Cambridge: Cambridge University Press
12. _____ (1980). **The Modern World System, Vol. II: Mercantilism and the Consolidation of the European world Economy, 1600-1750**. New York: Academic Press
13. _____ (1989). **Modern World-System, Vol. III: The Second Great Expansion of the Capitalist World-Economy, 1730-1840's**. San Diego: Academic Press

Website

14. Escobar, A. (2010). **Latin America at a Crossroads: Alternative Modernizations, Post-liberalism, or Post-development?** Available at: <http://www.unc.edu/~aescobar/html/texts.htm>
15. Maiava, S. 2002. **When Development is not ‘Development’?** Recognizing unofficial development or practicing post-development? Massey University, www.devnet.org.nz/conf 2002 papers